«از جمادی مردم و نامی شدم
وزنما مردم به حیوان سرزدم»

فروغی دیگر در تولدی دیگر

زمانی گفتگوهای بسیار در اطراف فروغ و برسر شعر او درگیر بود ، و همین بگومگوهای بسیار انگیزه‌ی توضیح او درآخر دیوان «اسیر» شد . زمان‌به فراموشی می سپارد و به قضاوت می نشیند . هم مدافعان عصمت و عفت و هم پرده‌دران ، در التهاب افترا و دفاع افتادند ، و هریك از طینت خود تنیدند . تنیده‌ی فروغ دفتر اخیر اوست ــ تولدی دیگر ؛ و تنیده‌ی دیگران چه میتواند باشد ؟ سکوت یا ستایش . باری بازگردیم . فروغ نوشت «من یك زن هستم ؛ تصمیم دارم که در شعرم همچنان زن باقی بمانم ؛ و بهیچوجه خیال بازگشت ندارم .» *

ادعا روشن است و از فروغ آن زمان پذیرفتنی ، گرچه جای چرادارد : چرا یك زن فقط باید زنانه بگوید ؟ چه وحی منزل یا آیه‌ی نازله‌ای است که یك زن درشعرش فقط زن بماند ؟ چرا یك زن نمیتواند مردانه بگوید ؟ از خودگفتن یا بیان حال ــ مردانه یا زنانه ــ فقط گونه‌ای از گونه های بیان شعری است . دراین روزگار و هرروزگار دیگر ، خیلی موضوعهای دیگر است که طلب‌عنایت دارند ونیازمند بیان‌شاعرانه‌اند ــ موضوعهائی‌ورای ــ اگرنگوئیم فراتروارجمندتر ــ جسمیت «من» وسوای تن ما و دل ما . این پذیرفتنی است که یك شاعر و یك شاعره ، درحدی که شایستگی عنوان را داشته باشند ، برداشتشان ازیك موضوع واحد احتمالا گونه بگونه است همچنان که دو شاعر یا دو آدم عادی و معمولی ، اما این چنین نیست که توجه و تعمق در موضوعهایی خاص شاعران یاشاعره‌هاباشد. ادیت سیتول انگلیسی و پروین اعتصامی هم شاعره هستند . زنان هم میتوانند مردانه فکر کنند و مردانه بیان کنند ، و مردان بسیاری بوده‌اند و هستند که زنانه فکر کرده‌اند و میکنند . اندیشیدن است که خاص انسان است ، و اندیشه مرزی ندارد و جنسی نمی شناسد .

باری این مطلب و خیلی حرفهای دیگر دراین باره زمانی لزوم گفتن داشت که «اسیر» منتشر شد . در «تولدی دیگر» با «فروغ اسیر» روبرو نیستیم ــ فروغی که اسیر هوسهای تند زنانه بود و جز از «من» زنانه‌ی خویش نمیگفت . دراین دفتر باده‌ی مردافکن جام لبانش ، آغوش سوزنده‌اش ، لبهای تشنه‌وسینه‌ی

*** دیوان اسیر . دراین مقاله برای آنکه تولد دوباره‌ی فروغ فرخزاد بهتر نموده شود فقط «اسیر» و «تولدی دیگر» بمقایسه آمده‌اند و از کارهای دیگر او ، مثل «دیوار» ، که برزخی بین دو دفتر اخیر است سخنی بمیان نیامده .**

پرآتشش ، ابر گناهش ، و لب گرم و تن گرمش * جای پرداخته‌اند به خیلی حرفهای دیگر در زمینه های دیگر . دراین دفتر فروغ برای خود زبانی خاص و بینشی تازه یافته است . درست نیست که بگوئیم بینشی . بینش مردانه و زنانه ندارد ؛ درست دیدن و به کنه زندگی هزاران رنگ در شدن و آن را با پوست و خون لمس کردن و به دریای درد وشادیهای روزگار غوطه زدن و سرانجام خوب بیان کردن کار هنرمنداست و فروغ بحق شایستگی این نام را یافته است . واین جواب آن آشنای غائب و دیگرانی است که می پرسند این مولود تازه را والد کیست یا چیست ؟ در تولدی دیگر حتی احساسات و خواهشهای تند و زنانه‌ی فروغ که در «اسیر» با صراحت غیرشاعرانه‌ای بیان‌شده‌اند و همین صراحت رنگ وقاحتی ــ بقول مدافعان عفت ــ برآنهامیزد ، و بگمان من آنهارا ازمرتبه‌ی‌شعربه درجات پایین‌تری تنزل میداد رنگ دیگر گرفته‌اند و بیانی نو و شاعرانه در حد پختگی . بیان تمناهای «تن» در تولدی دیگر نه چنین است که «از تنم جامه برون آر و بنوش ، شهد سوزنده‌ی لبهایم‌را» ــ یعنی تمنائی‌که چنین‌اظهارکردنش شعر نیست و بسادگی میتوان گفت و نوشت «مرا ببوس یا از شهد سوزنده‌ی لبم بنوش» بی آنکه قید وزن در قالب چهارپاره‌ای حشو قبیح یابیان صریح و غیر شاعرانه «از تنم جامه برون آر» را لازم آورد . اینگونه تمنا های تن در دفتر تازه‌ی فروغ ، فروغ راستی دارند ، و در زلال زبان کمال گرفته تطهیر شده‌اند. دراین کتاب حتی «گل سرخ» را نمیتوان Pornographic خواند ــ آن هم بمعنی کاملا مصطلحش بقول حضرت م . آزاد *** این صفت برای الفیه شلفیه مناسب است نه برای بیان شاعرانه‌ی محض از یك غریزه‌ی طبیعی . با اینحال تردیدی نیست که این شعر در بین چند شعر وصال جویانه‌ی فروغ دراین دفتر به صریحترین وجهی تمایل به وصل ــ وصل فیزیکی ــ را بیان می‌کند . بلی اگر بند دوم شعر را نخوانده بگذریم یا بنگریم میتوان توسعاً آن را با لفظی چون «پاسیونل» توصیف کرد * دراین زمینه قسمتهائی ازچندشعر فرخزاد رامیخوانیم:

جز طنین یك ترانه جستجو نمی‌کنم .
در فغان لذتی‌که پاکتر
از سکوت ساده‌ی غمیست .
آشیانه جستجو نمی‌کنم
در تنی‌که شبنمیست
روی زنبق تنم روی خاك

*** تعابیری‌ست ازاشعار دیوان «اسیر» گرفته شده : عصیان انتقام وگمگشته رادر آن کتاب بخوانید .**

****مقاله‌ی اورا درسومین جزوه‌ی «انتقادکتاب» ازانتشارات نیل ، بخوانید .**

*** اگر فضلا فریاد برندارندکه الفاظ Passionel, Passion درادبیات مسیحی وموسیقی کلیسائی غالباً برای نمایشهای آلام وشرح مصائب مسیح بکار میرود .**

اکنون ستاره‌ها همه با هم
همخوابه میشوند .

اکنون کبوتران
درقله‌های پستانهایم
پرواز میکنند
اکنون میان پیله‌ی لبهایم
پروانه‌های بوسه دراندیشه‌ی گریز فرورفته‌اند
اکنون محراب جسم من
آماده‌ی عبادت عشق است .

دیوارهای مرز

و بالاخره ابیاتی از مثنوی دل‌انگیز «عاشقانه» که چون مثنوی پراز غم «مرداب» پرتوفیق است :

ای بزیر پوستم پنهان شده — همچو خون در پوستم‌جوشان شده
گیسویم را از نوازش سوخته — گونه‌هام از هرم خواهش سوخته
آه ، ای بیگانه با پیراهنم — آشنای سبزه زاران تنم
ای لبانم بوسه‌گاه بوسه‌ات — خیره چشمانم براه بوسه‌ات
ای تشنج های لذت در تنم — ای خطوط پیکرت پیراهنم

ازاین دست اشعار که بگذریم «تولدی دیگر» ممتاز به اشعاری است درد آلود . بعضی بیان‌کننده‌ی ملال و درد فروغ‌اند و جنبه‌ای اختصاصی دارند ــ نظیر جمعه و بعض دیگر حکایت از درد روزگار دارند . جای خوشحالی است که این اشعار از مقوله‌ی اجتماعیات نیست ودر آنها هیچ‌گونه صلاح اندیشی بزرگوارانه بچشم نمیخورد . از این جمله است جمعه ، عروسك کوکی ، در خیابانهای سرد شب ، در غروبی ابدی ، آیه های زمینی ، و دیدار در شب که بعضاً نمونه های برجسته‌ای از شعر معاصرند (ازمرداب ، مرز پرگهر ، و به علی گفت مادرش روزی جداگانه یاد خواهیم کرد) . در غروبی ابدی محاوره‌ای‌است بازبان غیر محاوره‌ای که در آن هیچ بینی ، دلمردگی ، و ظلمت‌گرائی موج میزندوخستگی و دلشکستگی .

ازاین که بگذریم در «تولدی دیگر» چند شعر محل گفتگوی بیشتر دارند . پس از ذکر مدخلی که لازمه‌ی بحث دراطراف این اشعار ، مخصوصاً «ای مرزپرگهر» و «به علی گفت مادرش روزی» ، میباشد به یك یك آنها میرسیم .

خصوصیت هرشاعر در مرتبه‌ی نخست خود بودن و جز خود نبودن‌است، و سپس اختصاصی بودن «دید» او . اینجا است که «مك‌نیس» میگوید : «ما نسبت به شاعران تکرو باگذشت و نسبت به گروههای شعر یا نهضتهای شعری بدگمان و کناره‌جو هستیم .» و آنگاه به شاعران «سالهای سی» می‌تازد که شعرشان دارای

عناصر مشترك ودرمجموع حقیر و ناچیزاست . «..... چه رنجی می بردم تاخودم را وادار به «حس» چیز هائی کنم که در واقع فقط «فکر» آنها را می کردم : «احساسات» صرفاً به شخص آدم تعلق دارد ، اما «ادراکات» اغلب از «گروه» برمی‌خیزد .» * بیان دیگر این تعبیر چنین است که شاعر صرفاً برای پسندخاطر خواننده‌اش نیست که حرفی دارد ، واگر حرفی داشته باشد جز این نیست کـه اینست چگونگی آنچه من دیده‌ام و «حس» کرده‌ام ــ از یك لحظه یا یك چشم انداز از حیات . بسا که باشند خوانندگانی که بتوانند از همان رهگذر هیجانات محسوسات ، و مدرکات شاعر را دریابند و بسا که نباشند ــ بی آنکه حق این سئوال را از شاعر داشته باشند که چرا چنین حس میکنی نه چنان ؟ اما هیچ نویسنده‌ای نمیتواند در تجرید و انزوای محض بنویسد . به روایت سارترمیتوان از نویسنده‌ای پرسید «چرا درباره این موضوع سخن گفته‌اید ودرباره‌ی آن دیگری ساکتید . از آنجا که شما سخن میگوئید تا «تغییری» را موجب شویدوراه دیگری هم ندارید ، چرا می‌خواهید این را دگرگون کنید و نه آن را ؟ چراشمابه تغییر تمبر پست بیش از تغییر رفتار نسبت به یهودیان اهمیت میدهید ، و یا بالعکس » *

این همه مدخلی بود برای ارزیابی بهتر و بیشتر از دو شعر فرخ زاد . نخستین از این دو «ای مرز پرگهر» است : طنز پرمایه‌ای است با بیانی کم‌توفیق. دراین شعر فروغی را که «حس» میکند نمی یابیم ، و اگر نگوئیم اصلا باشعرو شاعر روبرو نیستیم دست کم جای این ادعا باقی است که با شاعری روبروهستیم که فراموش کرده است مسیر گونه‌ای از شعر که رو به جمع و جامعه دارد ــ شعری که شأن نزولش ایجاد «تغییر» در نظام جامعه است ــ غالباً فراتر ووراى تجربیات خود شاعر است . بسختی میتوان نظر سارتر در پیرامون عدم تعهد یا مسئولیت شاعر را پذیرفت و یکباره خط بطلان برارکان رکین شعر در قلمرو جهانیش کشید و مثلا حماسه های هومر وفردوسی و تراژدیها وکمدیهای شکسپیر و «شکونتالا»ی کالیداس را شعر ندانست ؛ چرا که این شاعران و در نتیجـه شعرشان ، جملگی فکری را تلقین می‌کنند و تعهدی برای ایجاد تغییر بدوش گرفته‌اند که همانا تبلیغ اصولی است درحول و حوش اخلاق و نمودن رذیلت‌هاو فضیلت ها یا خیر و شر . اما بگمانم میتوان پذیرفت که ارزش درامی آثار این اجله بیش از ارزش شعری آنهاست . سخن کوتاه ، فروغ در «ای مرزپرگهر» پیش از آنکه جوهر شعر خودرا حس کرده باشد درباره‌ی آن فکر کرده است ، و برای بیان مدرکات خود ازاین اندیشیدن دست به‌دامن فرم یاقالبی زده است که

*** رجوع کنید به مقاله‌ی مك‌نیس درهفتمین آرش .**

***رجوع کنید به مقاله‌ی سارتر بنام «مسئولیت نویسنده» درهفتمین آرش ، به‌ترجمه‌ی حمید محامدی . درهمین زمینه سارتر مقاله‌ای دیگر داردکه درآن بنحوروشنتری تعهد یامسئولیت نویسنده وعدم تعهد شاعررا نموده است :** What is literature

صنایع ــ وجود ندارد ، و بقیه درحد مقالات انتقادی اجتماعی روزنامه ها است.
بهرحال در همین گذشته‌ی نزدیك نمونه های بهتری از شعر هجاآمیز سراغ داریم . مثلا «مرد و مرکب» م . امید را در ششمین آرش بخوانید : حکایت گونه‌ای که در حد خود دارای ارزش درامی است ، و کمترین ارزش آن تجدید حیات یکی از سنن نمایشی ما است که نقالی باشد .

در شعر « به علی گفت مادرش روزی » . کوششی است برای پرداختن قصه‌ای به صیغه‌ی قصه های منظوم و عامیانه . کوشش تازه‌ای نیست و هراهل شعری میداند که در این زمینه شاملو بود که تکخال را برزمین زد و سکه بنام خود کرد . «پریا» و «قصه ننه دریا»ی او دوقصه‌ی منظوم‌اند با زبان عامیانه ، و «بارون» و «شبانه» (یه شب مهتاب ماه میاد بخواب) بترتیب بیان آرزو و جستجوئی است با الفاظ توده . لازم بتوضیح نیست که دراین قالب گفتن ، گوینده ناچار از رعایت دوشرط اصلی است : اول بخدمت گرفتن کلمات آنچنان که مردم کوچه و بازار میگیرند ، و دوم وجود محتوای عامیانه ، دو قصه‌ی شاملو این هردو ویژگی را بموازات هم دارند . اما «به علی گفت مادرش روزی» محل گفتگو است . الفاظ رویهمرفته تراشیده و سلیس است و بندرت به کلماتی چون «کسائیس» (این حرفا ، حرف اون کسائیس که اگه ...) و«پیرهن زیرا» برمی‌خوریم . اما وزن شعر یکدست نیست و ناهمواریهائی در آن بچشم می‌خورد ــ یا بهتر بگوئیم بگوش میآید . غرض از یکدست نبودن وزن این نیست که در تمامی منظومه وزن واحدی رعایت نشده . زیرا شاعر بمقتضای بیان هرمطلب بنحوی از وزنی به وزن دیگر رفته است ، واین طبیعی‌است . در«پریا»ی شاملوهم به چنین خصوصیتی در وزن بر می‌خوریم ــ با این تفاوت که شاملو در پریا هرجا که خواسته و لازم بود وزن را کلا عوض کرده است بطوری که وزن بعضی از بند های پریا با بقیه‌ی شعر هیچگونه شباهتی در وزن ندارد (مثلا سه بند آخر شعر و بند «عید مردماس دیب گله داره .... را با بقیه‌ی شعر بسنجید) اما فرخ زاد در این منظومه (بجز آخرین بند که وزنی خاص خوددارد) هرجا تغییر وزنی لازم بود کاری شبیه به کار یك نوازنده یا موسیقیدان در «تغییر مقام» یا بقول فرنگی مآبان مدولاسیون* کرده است ، ودر این راه متأسفانه توفیق شایانی نیافته است . به بیان دیگر تلاشی از برای توحید وزن در سرتاسر شعر صورت گرفته ولی ناگهان در یك بند از شعر و گاهی در ابیات و مصاریع ــ اگر بتوان این دوکلمه را دراین مورد بکار برد ــ یك بند که منطقاً باید وزنی واحد داشته باشند ناهنجاریهائی وجود دارد . برای دریافتن این نکته چاره‌ای نیست جز آنکه مصرعهائی که بعنوان نمونه آورده میشود با مصرعهای پس و پیش آن در کتاب خوانده شود ــ و چه بهتر که با صدای بلند :

---

* Modulation باحفظتم اصلی آهنگ از لحنی به لحنی یا از مقامی به‌مقامی دیگر رفتن بنحوی‌که این تغییر گوش شنونده‌را نیازارد .

روبند رخت
«پیرهن» زیرا وعرق‌گیرا

یادت باشه از سر راه
هف هش «تا» دونه مرواری
جمع‌کنی‌که بعد «باهاشون» توبیگاری
یه قل دوقل بازی‌کنیم

ای علی ای علی دیوونه
تخت فنری بهتره یا «تختهٔ» مرده‌شورخونه ؟
سیرسیرکا
سازاروکوك‌کرده بودن و ساز میزدن

روان خواندنش کمی مشکل است و با حذف **واو** آسان میشود .

حوصله‌ی آب دیگه داشت سرمیرفت
خودشو میریخت تو پاشوره «ی» درمیرفت

اشکال برسرآن ویرگول است‌که آشنا نیست مگر برای آنکس‌که از دکلاماسیون سرزشته دارد . شاید اگر بجای آن **واو** عاطفه‌ای می‌نشست بهتر بود .

دونکته‌ی دیگر درباره‌ی این شعر باقی است : محتوی چندان عامیانه نیست و وزن و لفظ قبای نامناسبی است برقامت موضوع ؛ و دیگر : ترکیبها و تعبیر ها بعضاً خیلی ادبی است :

«ماهی توآب میچرخه وستاره دس‌چین میکنه
«اونوخ به خواب هرکی رفت
«خوابشو از ستاره سنگین میکنه»*

و حالا سخن از تأثیرپذیری است که نه تنها بدنیست بلکه طبیعی است و هیچکس را ازآن گزیری نیست . آنچه بدو گمراه کننده است تأثیرپذیری ازمؤثر بی اعتبار و در وغین اس ت. درباره تأثیرپذیری فروغ حضرت م . آزاد مواردی را برشمرده است ، و با ذکر امثله‌ای مولوی ، شاملو ، الوار ، ژاك پره‌ور ، و بالاخره تورات را درشعر او یافته‌است، وشاید فراموش‌کرده است‌که باآوردن‌تکه های زیر ت . اس . الیات را هم دراین ردیف بنشاند :

---

* درباره این شعر به مقاله‌ی م . آزاد درسومین جزوه‌ی انتقاد کتاب نیز مراجعه کنید .

من فکر میکردم‌که تمام ستاره‌ها
به آسمان گمشده‌ای کوچ کرده‌اند
و شهر ، شهر چه ساکت بود
من در سراسر طول مسیر خود
جز باگروهی از مجسمه‌های پریده‌رنگ
و چند رفتگر
که بروی خاکروبه وتوتون میدادند
وگشتیان خسته‌ی خواب‌آلود
باهیچ‌چیز روبرو نشدم

«دیدار درشب» چگونگی تعبیر وبیان‌را با«سفر ساحره» یا مجوس مقایسه کنید . آرش ۵
ترجمه‌ی تقی‌زاده . صفریان

آیا شماکه صورتتان‌را
درسایه‌ی نقاب غم‌انگیز زندگی
مخفی نموده‌اید
گاهی به‌این حقیقت یأس‌آور
اندیشه می‌کنید
که زنده‌های امروزی
چیزی بجز تفاله‌ی یك زنده نیستند ؟

مقایسه شود باتم «مردان پوك» الیات .

دراین شباهتها جای انکار نیست ؛ شعر خیلی از شاعران به شعر خیلی دیگر از شاعران شباهت دارد . اگر جوهر استقلال را در شعری یافتیم‌شباهت‌عیبی نیست (دارد سخن حافظ رنگ سخن خواجو) اما ... باری این دم نیما وشاملو است که گاهگاه در شعر فروغ دمیده میشود . ازاین دو اولی شاید تا سالهای سال پس ازاین هم برشعر ما حکومت مطلقه داشته باشد * ، واز دومی فقط لیرلیسم اوست که در شعر عاشقانه‌ی فروغ مؤثر افتاده ، و این بدان معنی نیست که مثلا میتوان در تولدی دیگر شعرعاشقانه‌ای یافت که برگردان شعری ازاین نوع در «هوای تازه» باشد . نه ، این رنگ و بو است که شباهت می آورد ــ آنهم‌شباهتی ناملموس . جستجو برای یافتن اینگونه شباهتها روشن کننده‌است اما بجا نیست‌که برای اثبات تأثیرپذیری فروغ مثلا و فرضاً قیاسهائی چون قیاسهای زیر بعمل آید:

لالائی گرم «خطوط پیکرش» از تار و پود محو مه پوشید پیراهن ...
شاملو . تردید.

ای تشنج های لذت درتنم ــ ای «خطوط پیکرت» پیراهنم
فرخزاد . عاشقانه .

*** دراین‌مورد فروغ اعتراف صادقانه وشهامت‌آمیزی‌کرد : «شعر امروز را از نیما یادگرفته‌ایم ، حتی اگر ازاوکاملا جدا باشیم.»**

آه چگونه تا دیگر این مارش عظیم اقیانوس را نشنوم
تا دیگر نگاه آینده را در «نی‌نی» شیطان «چشم»کودکانم ننگرم ....
شاملو . غزل آخرین انزوا

زندگی شاید آن لحظه‌ی مسدودیست
که نگاه من ، در «نی‌نی چشمان» تو خودرا ویران میسازد
فرخزاد . تولدی دیگر .

با چراغانش روشن همچون «نی‌نی چشم»
فرخزاد . در غروبی ابدی،

مرغ مسکین ! زندگی زیباست
خورد وخفتی نیست بی‌مقصود
«می‌توان» هرگونه کشتی راند بردریا
«می‌توان» مستانه درمهتاب بایاری بلم برخلوت آرام دریا راند
«می‌توان» زیر نگاه ماه باآواز قایقران سه‌تاری زد لبی بوسید .
شاملو . مرغ باران

«می‌توان» یك عمر زانو زد
با سری افکنده ، درپای ضریحی سرد
«می‌توان» درگور مجهولی خداراديد
«می‌توان» باسکه‌ای ناچیز ایمان یافت
«می‌توان» درحجره‌های مسجدی پوسید
چون زیارتنامه‌خوانی پیر

فرخزاد . عروسك‌کوکی

در «تولدی دیگر» صمیمیت مانندآب جاری است ــ صمیمیت نسبت به اشیاء و خاصه نسبت به طبیعت . چطور و چرا ندارد . این صمیمیت بیش وپیش ازآنکه معقول باشد محسوس است . بااینحال برای سبب‌جویان این‌گفته‌ی شفاهی فروغ روشن‌کننده است : «من مثل یك‌کودك با شعرآشنا شدم . کودکی که‌لکه‌ی قرمزی در باغچه می‌بیند ؛ پیش میرود وآن‌را لمس میکند ؛ نــرم ولطیفش می‌یابد : گلبرگ است ، معطر است، وگلبرگهای دیگر همراه دارد ــ گل‌است، بریك شاخه، وشاخه بریك ساقه وساقه ریشه درگل دارد. وآنوقت است که‌کودك درپی جستجو برمیآید ودرمی‌یابدکه‌گلهای دیگری هم ــ برنگ وبوهای‌دیگر ــ هست.»* شاید ازاینجاست که فروغ طبیعت‌گرایی میکند، وطبیعی‌گرائی (نه‌بمعنی

*** نقلی است ازگفته‌های او دریك جلسه‌ی نه خیلی جدی ، واگر درآن تغییری مشاهده شود درنحوه‌ی بیان است نه اصل موضوع، واین تغییر حاصل انتقال‌کلمات است پس ازشنیدن به‌کاغذآنهم توسط‌کسی‌که‌کوتاه نویسی نمیداند .**

ناتورالیسم) وحیات نباتی اوکه‌گاه به خطی چندنموده شده‌شعرش‌را به‌دنیای ما ــ دنیای شرقی ما ــ آشناترکرده است و پذیرفتنی‌تر . واین شرف شعر فروغ است ونیز نمایشگر اصالت و صداقت‌که دوویژگی هراثر هنری است . حیات‌نباتی فروغ فرخزاد را درتولدی دیگر جستجوکنیم :

روی خاك ایستاده‌ام
با تنم‌که مثل ساقه‌ی‌گیاه
باد وآفتاب وآب‌را
میمکدکه زندگی‌کند

آشیانه جستجو نمیکنم
درتنی‌که شبنمیست
روی زنبق تنم

روی خاك

دست مراکه ساقه‌ی سبز نوازش است

غزل

آه ای بیگانه با پیراهنم
آشنای سبزه‌زاران تنم

عاشقانه

دستهایم را در باغچه خواهم‌کاشت
سبز خواهم شد ، میدانم ، میدانم ، میدانم
وپرستوها درگودی انگشتان جوهریم
تخم خواهندگذاشت .

تولدی دیگر

در دفتر تولدی دیگر سه شعر درقالبهای‌کلاسیك شعر فارسی وجوددارد: غزل ، عاشقانه، ومرداب . کاش این غزل دردفتر نبود ، غزلی‌که‌آدم را بیاد دفتر های شعر فارسی درچند سال پیش از این می‌اندازد ــ زمانیکه شاعران نوپرداز برای اثبات این ادعاکه قادر به‌گفتن شعر درقالبهای‌کهن شعر فارسی هم هستند چندتا غزل واحتمالا یکی دو قصیده هم چاشنی دیوانشان میکردند . اما دومثنوی عاشقانه و مرداب ــ خاصه دومی ــ به شعر فروغ حیثیت واعتباری گـران بخشیده‌اند . می‌توان انگاشت‌که مرداب ، غمناك و دلنشین ، یکی اززیباترین اشعار دهه‌ی اخیر است، ونه‌تنها درنوع خود .

شب سیاهی‌کرد وبیماری گرفت دیده را طغیان بیداری گـرفت
دیده از دیدن نمی‌ماند دریـغ دیـده پوشیدن نمیدانـد دریـغ

که بیت دوم‌آدم‌را بیاد این سخن ژید می‌اندازدکه «بینائی حزن‌انگیزتریـن حواس ما». دیدن ، خواستن ، نتوانستن، ودرمرداب زندگی مردن :

آه اگر راهی به دریائیم بود　　از فرو رفتن چه پروائیم بود
آهوان ، ای آهوان دشتها　　گاه اگر در معبر گلگشت ها
جویباری یافتید آواز خوان　　رو به آبی رنگ دریاها روان
خواب آن بیخواب را یاد آورید　　مرگ در مرداب را یاد آورید

در این مثنوی مخصوصا توانائی وتوفیق فرخزاد در استفاده از یکی از سالمترین قوالب شعرکهن ما برای بیان دردی زمینی شایان ملاحظه است ــ قالبی که درشعر فارسی غالباً برای بیان دقیقترین معانی متافیزیکی بکاررفته‌است.

درآنچه مربوط به زبان وزبانمداری فروغ درتولدی دیگر است چندان بحثی لازم نیست . هرخواننده‌ی دقیقی می‌تواند بایك بارخواندن واحتمالا یك‌بار بازخوانی به نقاط ضعف وقوت زبان فروغ‌آشنا شود . ذکر چند خطا و لغزش در اینجا نه بقصد تخفیف ارزش‌کار اوست بلکه برای‌آگاهی است . اینهاست : در «تنهائی ماه» لفظ فرامین جمع غلط و منشیانه‌ای است ازلفظ فارسی فرمان؛ در «دیدار درشب» فعل نمازگذارد باید نمازگزارد باشد ؛ ودر «دریافت» صحیح رطیل ، رتیل است . وبالاخره دردوجمله‌ی «من ناتمام مانده ازتو» (درشعر دیوارهای‌مرز) و«من ازتو میمردم» (درشعری بهمین نام) معنی و شأن نزول حرف اضافه‌ی «از» برمن معلوم نشد . پذیرفتنی‌ترین توجیه‌آن است که در «من از تو میمردم» «از» را حرف اضافه‌ی تعلیلی بحساب آوریم که‌آن‌هم نقض‌غرض میشود .

در تولدی دیگر شعر بدکم است (مثل «سفر» که درحدکارهای قبلی فروغ است) ، شعر متوسط وقابل بحث چندتائی است، وشعر خوب بیشتر . در آبهای سبزتابستان، وهم‌سبز ، دیوارهای مرز ، فتح باغ ، من ازتو میمردم،وتولدی دیگر از جمله اشعار مستقلی است که بنام فروغ سکه زده شده . پرسش ، تنهائی‌ماه، درخیابانهای سردشب ، آیه‌های زمینی ، وپرنده فقط یك پرنده بود باضافه‌ی‌آنچه قبلا برشمردیم بهترین اشعارکتاب‌را تشکیل میدهند، و«هدیه» درشعرهای کوتاه بهترین‌آنهاست .

ابراهیم مکلا